

خانه‌هایی که سایر زنان پیغمبر در آن سکونت داشتند نیز همین وضع را داشت. از طرف دیگر، رشد نهضت محمدی موجب آن گردید که سیل جمعیت از هر نوع به طرف مسجد سرازیر شود و هر روز این وضع فزونی می‌گرفت. در چنین شرایطی، تعجبی ندارد اگر محمد (ص) تحت تأثیر پیروانی از نوع عمر، که سر دی سختگیر و خشن بود، قرار گرفته باشد؛ و با توجه به وضع کشورهای مترقی همچوار که زنان در آنجاها نیز در نوعی عزلت و حجاب زندگی می‌کردند، برای جامعه اسلامی نیز حجاب را ضروری تشخیص داده باشد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا زنان حضرت و از جمله عایشه، بر این محدودیت و فقدان آزادی اعتراض نکردند، و آیا عایشه و دیگر زنان عرب بدون گفتگو، حاضر شدند آزادی شخصی را، که به آن شدت بر زنان عرب، معاصر، حکومت می‌کرد از کف بدهند و عملاً تسلیم شوند. ناگفته نماند که تقریباً سقارن همین زمان بود که عایشه در معرض شدیدترین آزمایش دوران جوانیش قرار گرفت. این واقعه را عموماً به مسأله «افک» تعبیر کرده‌اند.^۱

www.Bakhtiarries.com

در سال پنجم هجرت، داستان «افک» و تهمت به عایشه روی داد؛ ریشه تاریخی: به این ترتیب که در مراجعت به مدینه، چون به منزل رسیدند،

دیدند هودج خالی است. پس از مدتی، عایشه را دیدند که در پی کاروان برشته‌ری سوار و صحابی به نام صفوان، سهارشتر را گرفته و از راه رسید. شهرت عجیبی در لشکر پیچید؛ نه تنها منافقان، بلکه عده‌ای از مسلمانان، زنان به طعن‌آم‌المؤسین گشودند. قضیه را خود عایشه چنین می‌گوید: «در سوغ توقف اردو، به قضای حاجت رقتم، گردن بندم گم شد. برای یافتن آن، معطل شدم. وقتی که به لشکرگاه گشتم، قافله رفته بود. در این میان، صفوان که بر عقب مانده بود، رسید، سرا برشته‌رخود نشانده به منزل آورد.» این پیشامد، پیغمبر را متالم کرد. مدتی عایشه را ترک کرد. طبری می‌نویسد که صفوان جوانی بود خوش قامت و خوب روی. حضرت علی (ع) به پیغمبر گفت: «رها کن این خبیثه را برود بی عشق‌بازی خود؛ برای تو زنهای دیگر کم نیست.» ولی پیغمبر به این سخن عنایت نفرمود. بعضی از صاحب‌بنظران معتقدند با توجه به این عوامل، و برای جلوگیری از تکرار این اتهامات، آیه حجاب نازل شد.^۲ علاوه بر این، متعاقب این گفتگوها وحی بر براثت عایشه و توییح تهمت زندگان نازل گردید. پس پیغمبر عایشه را مژده داد، و چهار تن تهمت زندگان را حد زد.

حکم لزوم چهار شاهد در دعوی زنا، در طی این آیات، مقرر شده است:

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.» (و آنان که به زنان مؤمنه نسبت زنا دهند و چهار شاهد عادل بر دعوی خود نیاورند، آنان را به هشتاد تازیانه کیفر دهید و دیگر هرگز شهادت آنها را نپذیرید که مردسی فاسق و نادرستند.) [سوره نوره، آیه ۴]

زنان پیشوای اسلام
 راجع به تعداد زنان حضرت، بین محققان وحدت نظر نیست؛ بعضی ۳ و عده‌ای ۲۱ تن نوشته‌اند. ولی قول مشهور ۱۴ زن است به شرح زیر:
 ۱) اسماء دختر نعمان جوینی، که حضرت در حجله بدو گفتند، بیا، اوگفت، خیرتویا.

۱. عایشه، همسر پیغمبر، ترجمه سید فلامرزا سعیدی، ص ۳۸ و ۴۲ به بعد (به اختصار).

۲. ذک: عمان، ص ۵۱.

این سخن بر حضرت گران آمد و طلاقش داد. ۲) فاطمه، دختر ضحاک کلابی، که در شب زفاف تا حضرت بدو روی نمود گفت: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» حضرت از این گستاخی و بیمهری خشمگین شد، او را تا کام بدخانه کسانش واپس فرستاد.

سه همسر مدخوله دیگر هم داشت که پیش از وی وفات یافتند.

۶) خدیجه، دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن کلاب، که قبلاً دو شوهر یا بیشتر کرده بود، و حضرت در حالی که مردی پر شور و انقلابی بود، در مکه با وی که زنی چهل ساله و با شخصیت بود، ازدواج کرد.

۷) زینب، دختر خزیمه بن حارث بن عبدالله از نسل عامر بن صعصعه، که قبل از ازدواج با محمد (ص) چندین شوهر کرده بود. ۸) ریحانه، دختر زید بن عمرو بن خنانه، که او هم شوهر داشت، ولی در جنگ اسیر و جزو غنائیم، سهم حضرت شد. آن بزرگوار او را آزاد و سپس با او زناشویی نمود. غیر از آنچه گفتیم نه نفر عیال دائم مدخوله هم داشتند که در حال فوت و بعد از حضرت، مجتمعاً زنده ماندند و هر یک تا مدتی با حفظ عنوان زوجة رسول با احترامات و امتیازات مربوطه زیست کردند؛ بشرح زیر که به ترتیب تاریخی نوشته می شود:

۱) دوشیزه عایشه، دختر ابی بکر، که سال پیش از هجرت در مکه در حالی که شش یا هفت ساله بود حضرت پیغمبر وی را به عقد نکاح خود در آورد، اما تصرف نکرد، تا در مدینه در سن ۹ سالگی، در ماه شوال، با وی عروسی فرمود. عایشه در سوق وفات حضرت، ۱۸ ساله بود و قریب ۷۰ سال عمر کرد.

غیر از عایشه دیگر حضرت با دختر باکره ای ازدواج نکرد.

۲) ام سلمه هند، دختر ابی امیه بن مخزوم که تاریخ ازدواج او سال دوم هجری است. ۳) حفصه دختر عمر را هم در سال دوم هجرت گرفت که تا آخر خلافت علی (ع) زنده بود و در مدینه سرد. ۴) زینب دختر جحش اسدی که شوی قبلی او زید بن حارثه است و در اطراف این عروسی بی خبران سر و صدایی برآوردند در حالیکه زید ویرا طلاق داد، و محمد (ص) او را گرفت ۵) جویریة دختر حارث؛ ۶) رمله ام حبیبه، دختر ابوسفیان، که در سال هشتم هجرت عیال حضرت شد.

۷) صفیه دختر حنی بن اخطب؛ ۸) سوده (بفتح سین)؛ ۹) سیمونه دختر حارث. ۱۰) «به نظر ویل دورانت و عده ای دیگر از صاحب نظران، هدف پیشوای اسلام از این ازدواجها اشباع تمایلات جنسی نبود، بلکه بعضی از آنها مصلحتی و به قصد نیکوکاری و ترحم بود. مثلاً ازدواج حضرت با حفصه دختر عمر یا عروسی با دختر ابوسفیان، بیشتر جنبه سیاسی داشت. و محمد (ص) سی خواست با این تدابیر، موجبات دوستی دشمنان قدیم را فراهم سازد.»^۲

ویل دورانت در جای دیگر، به نکته ظریفی اشاره می کند و می نویسد: «مرد ذاتاً طبیعت چند همسری دارد. و فقط نیرومندترین قیود اخلاقی، میزان سناسی از فقر، و کار سخت،

۱. مأخوذ از مقاله مشروح شادروان فردوسی فراهانی (قبل از انتشار).

۲. تاریخ تمدن، (عصر ایمان) کتاب چهارم بخش دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۳۳.

و نظارت دائمی زوجه می‌تواند تک همسری را تحمیل کند.»^۱

آیاتی که در قرآن، در پیرایون زنان حضرت نازل شده به‌قرار زیر است:

بموجب سوره احزاب، آیه ۶، زنان پیغمبر (از لحاظ حرمت نکاح با آنها) همچون مادران مؤمنان هستند. «... و ازواجه اسهاتهم...»

همچنین در سوره احزاب، آیه ۳ چنین نوشته شده است: «ای زنان پیغمبر، از شما هر که به کار ناروایی دانسته، اقدام کند، او را دو برابر دیگران عذاب کنند؛ و این بر خدا سهل و آسان است.» (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ سِتْرًا مِّنْ بَاطِنِهِ فَاُخْرِجِي سِتْرَكَ بِمَا كُنْتِ تُعْرَفِينَ) ... در جای دیگر، در سوره احزاب، آیه ۳۳ چنین آمده است: «و در خانه‌هایتان بنشینید و آرام گیرید و مانند دوره جاهلیت آرایش و خودآرایی نکنید و نماز به‌پا دارید، و زکوة مال به فقیران بدهید...» (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَ اقْنِ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ)

در آیه ۴۹ و ۵۰ سوره احزاب، چنین می‌خوانیم: «ای پیغمبر، ما زنانی را که مهرشان را ادا کردی بر تو حلال کردیم، و کنیزانی را که بغنیمت خدا نصیبت کرد و ملک تو شد؛ و نیز دختران عمو و دختران عمه و دختران خالو و دختران خاله، آنها که با تو از وطن خود هجرت کردند، و نیز زن‌سؤمناهی که خود را به رسول بی‌شرط و مهر بخشید، و رسول هم به نکاحش مایل باشد که این حکم مخصوص تست دون مؤمنان؛ که ما حکم زنان عقدی و کنیزان ملکی مؤمنان را به‌علم خود بیان کردیم. این زنان همه را که بر تو حلال کردیم بدین سبب بود که بر وجود تو در اسر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد و خدا را بر بندگان مغفرت و رحمت بسیار است (یا ایها النبی انا احللتنا لک از واجک اللاتی تیت اُجورهنّ و ما ملکت یمینک سما افان الله علیک... و اسرأة مؤمنات و هبت نفسها للنبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المومنین...)

در آیه ۵۲، سوره احزاب، چنین آمده است: «ای رسول، بعد از این، نه عقد هیچ زن بر تو حلال است و نه سبدل کردن این زنان به دیگر زن؛ هر چند از حسنش به‌شگفت‌آیی، مگر آنکه کنیزی مالک شوی و خدا بر هر چیز مراقب و نگهبان تست. (لایحل لک النساء من بعد و لا ان تبدل بهن من ازواج ولو اعجبک حسنهن)...

پس از آنکه به‌عایشه تهمت کار ناشایست زدند، در سوره نور، آیه ۱۱، چنین شایعه‌ای به‌تانی ناروا خوانده شد: «همانا آن‌گروه منافقان که به‌تانی به‌شما مسلمین بستند (و به‌عایشه تهمت کار ناشایست زدند که رسول و مؤمنان را بی‌آزارند) می‌ندارید ضرری به‌آبروی شما می‌رسد بلکه خیر و ثواب نیز خواهید یافت...» (ان الذین جاءوا بالافک عصبه منکم لاتحسبوا شراً لکم بل هو خیر لکم)...

(تُرَجِّیْ مِنْ تَشَاءِ مِنْهُنَّ وَ تَوَّى إِلَیْکَ مِنْ تَشَاءِ مِنْ أُمَّتِیْ مَنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکَ)...
 (توای رسول هر یک از زنان را که خواهی، نویتش مؤخر دار و هر کرا خواهی به خود
 بپذیر و هم آن را که (بقهر) از خود راندی، اگرش (بمهر) خواندی، باز بر تو باکی نیست.
 این بهترین شادمانی و روشنی دیده آنهاست، و هرگز هیچ یک باید محزون نباشند)... [سوره
 احزاب، آیه ۵۱].

(فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَالْکَیْ لَا یَكُونُ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ حَرَجٌ فِی زَوَاجِ اَدْعَائِنَهُمْ
 اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا)... (پس چون زید از آن زن کام گرفت و طلاق داد، او را به نکاح تو در
 آوردیم، تا از این پس مؤمنان در نکاح زنان پسر خوانده خود برخویش گناهی نپندارند) [سوره
 احزاب، آیه ۳۷] همچنین در سوره التحريم، آیه اول چنین آمده است: «یا ایها النبی لم تحرم
 ما احل الله لک تبئنمی مرضات ازواجک والله غفور رحیم...» (ای پیغمبر، چرا حرام می کنی آنچه خدا
 ترا حلال کرده است، آیا خوشنودی زنان خود را طلب می کنی؟ و خدا غفور و رحیم است). بنابراین
 روایت باب پنجاه و پنجم جلد دوم کتاب حیات القلوب، روزی محمد (ص) در خانه حفصه بود و ساریه
 قبطنیه او را خدمت می نمود. اتفاقاً حفصه پی کاری رفت، و محمد با ساریه مقاربت نمود. چون حفصه
 بر این جریان واقف شد، غضبناک شد و گفت آیا در روز نوبت من در فراش من به کنیزی مقاربت
 می کنی؟ پس محمد شرمسند شد و فرمود که این سخن را کوتاه کن که ساریه را بر خود حرام
 گردانیدم، و دیگر با او نزدیکی نخواهم کرد. پس از چندی، با نزول آیه سابق الذکر، بار دیگر
 ساریه بر حضرت حلال شد و حفصه نیز سخنی نگفت.

مناسبات حضرت با زنهایش گاه به تیرگی می گرایید؛ یک بار وضع بحرانی شدیدی پیش
 آمد که منتهی به جدایی محمد (ص) از همه زنهایش گردید، و این جدایی یک ماه به طول انجامید
 و در پایان ماه محمد (ص) آنها را در انتخاب یکی از دو راه یعنی بین رجحان دادن همسری
 محمد (ص) و تسلیم شدن به امر خدا، یا ترجیح دادن دنیا و خواسته های آن، آزاد گذاشت. علت
 وقوع این حادثه را یکی از راویان چنین نقل می کند که «یک روز زنهای محمد (ص) او را
 محاصره کرده و با سروصدای زیادی که راه انداخته بودند، از او لباس می خواستند. روایات
 عدیده دیگری وجود دارد که ظاهراً در پیدایش این بحران مؤثر بوده است. در هر حال ریشه
 این جریان هر چه بود، سبب گردید همه زنان همصدا علیه آن بزرگوار به پا خیزند، و محمد که
 به ستوه آمده بود با همه زنان متارکه کرد. البته در طول مدت یک ماه، عمر و ابوبکر که هر دو
 پدر زن حضرت بودند و شاید عده ای دیگر از رجال عالم اسلام از این وضع بحرانی خبردار شدند.
 عمر با نارضایتی و قدری نگرانی به دخترش توصیه و تأکید می کرد که: در تقاضاهای
 خودتان از محمد (ص) اصرار نکنید، و با او مخالفت ننمایید، و پشت سر او حرف نزنید و از
 مصاحبت او احتراز نکنید و هر چه احتیاج دارید از من بخواهید و نسبت به رفیقیتان، و مخصوصاً
 همسایه رفیقیتان عایشه، که زیباتر و در نظر محمد (ص) محبوبتر است حسادت نورزید... مطابق
 یکی از روایات، عمر بنتی، و مطابق روایت دیگری به اتفاق ابوبکر، به داخل حرم زنان رفته
 و به هر یک بنوبت اخطار کردند تا نوبت به ام سلمه رسید. وی در مقابل اخطار، با لحن اعتراض-

آسیزی گفت: «ای عمر! آیا شما به خود حق می‌دهید که حتی در امور داخلی حرم مداخله کنید؟ اگر احتیاجاتمان را از محمد نخواهیم از که بخواهیم؟»

عمر در برابر تعرض ام‌سلمه، از عمل خودسرانه‌ای که کرده بود عقب‌نشینی کرد و برگشت، در صورتی که ام‌سلمه از این پیروزی، مورد تمجید همه زنان حرم قرار گرفت. زیرا سایر زنان، بقدری مسحوب بودند که هیچ‌یک قدرت مقاومت با این مرد آتشین‌سزاج را نداشتند. چون زنها در روشی که پیش گرفته بودند پایدار بودند، شایعه طلاق دسته‌جمعی زنان بر سر زبانها افتاد. عمر و ابوبکر که از برکت این وصلت‌سقام و موقعیت اجتماعی و سیاسی سهمی کسب کرده بودند، بیش از دیگران نگران شدند و به‌تکاپو افتادند؛ عمر حفصه دختر خود را مورد توییح قرار داد و پرسید آیا شما طلاق گرفته‌اید؟

حفصه در حالی که با صدای بلند آه و ناله می‌کرد، گفت: نمی‌دانم... بالاخره عمر و ابوبکر پس از مذاکره باحضرت و توییح زنان، باردیگر لطف و عنایت محمد(ص) را جلب کردند. محمد در این دوره بحرانی که یک‌سماه تمام به‌طول انجامید، در زیر زمین، روی کاه می‌خوابید. پس از برگذار کردن این مدت، دوباره ارتباط با زنان حرم را آغاز کرد و از عایشه شروع کرد. عایشه محمد(ص) را با بیان این جمله استقبال کرد و گفت: من از روی کمال بی‌فکری حرفی زدم و شما نسبت به من خشمگین شدید... محمد(ص) پیشنهادی جدی به عایشه داد و به‌او توصیه کرد قبل از آن که تصمیم بگیرد، با پدر و مادرش مشورت کند، و بعد از این گفتگو آیه اختیار را برای عایشه تکرار کرد؛ بدین قرار:

www.Bakhtiarries.com

«ای پیغمبر به‌زنانت بگو اگر شما زندگی این جهان و زینت آن را می‌خواهید، پس بیایید تا برای شما ذخیره‌ای تهیه کنم و محترمانه با شما ستار که کنم، ولی اگر خدا و پیغمبرش و نعمت آینده را دوست می‌دارید، پس بدانید که خدا برای آن افرادی از شما که درست عمل کنند پاداش نیکو و ارزنده‌ای تهیه کرده است.»

عایشه بدون تأمل گفت: «احتیاجی به‌شورت ندارم و اضافه نمود که شما می‌دانید که آنها هیچ‌وقت به‌من توصیه نخواهند کرد که با شما ستار که کنم. من خدا و پیغمبرش را می‌خواهم.» زنان یکی پس از دیگری، همه با عایشه همگام شدند و خدا و پیغمبرش را انتخاب کردند. بدون تردید برای برقراری نظامات تازه‌ای در حرم، این مرحله فرصت خوبی بود، و همه زنان حرم وادار به‌تسلیم شدند. ماهیت و بسط این معانی را باید در یک رشته آیه‌های آینده‌ای که متعاقب آیه اختیار نازل شد جستجو کرد: بدین قرار: «ای زنان پیغمبر، هر یک از شما که مرتکب خلاف آشکاری شود، سجازات او دوبرابر خواهد شد. این امر برای خدا آسان است، ولی به‌هر یک از شما که بطبع خدا و پیغمبرش باشد و درست عمل کند دو برابر به‌او پاداش خواهیم داد، و ما برای او ذخیره خوبی آماده کرده‌ایم.»

«ای زنان پیغمبر! شما مانند زنان معمولی نیستید اگر پرهیزکار هستید، پس در گفتگو لحن شیرینی نداشته باشید تا مبادا آن کسی که در دلش مرضی دارد به‌هوس افتد، بلکه محترمانه و سوزناکه صحبت کنید.»^۱

اختيارات مالي زنان

«ناگفته نماند که اسلام، زن را مالک بالاستقلال دارایی خود شناخته و مرد یعنی (پدر، شوهر، پسر و برادر) را هیچگونه حق دخالتی در امور مالی زن نداده است. بنابراین، زن در کلیه معاملات حقوقی از عقود و ایقاعات، مختار و آزاد است، و در وصیت هم اختیار کامل دارد که به هر نحوی که میل داشته باشد اموال خود را با رعایت حدود و مقررات شرعی، مورد وصیت قرار دهد.

اسلام سهم الارث دختر را نصف پسر و سهم زن را نصف شوهر و حق خواهر را نصف برادر معین کرده است. منطبق نقصان میراث دختران و زنان این است که در شریعت اسلام، بارگران زندگی و کفالت مخارج و مصارف ضروری خانواده منحصرأ به دوش مرد تحمیل شده است.^۱

ابراهیم نخعی حکایت کرد که عمر بن خطاب (رض) مردان را از گردش با زنان بازداشت، و مردی را دید که با زنان نماز می خواند. تازیانه اش زد، آن مرد گفت: «اگر کار نیکی کرده باشم توستم کرده ای، و اگر بد کرده ام مرا نیاگاهانیدی.» عمر گفت: «آیا قصد مرا ندانسته ای؟» گفت: «نه.»

پس تازیانه را به سوی او انداخت و گفت: «قصاص کن.» مرد گفت: «اسرو قصاص نمی کنم.» گفت: «پس ببخش.» گفت: «نمی بخشم.» همچنان از هم دور شدند و فردا نیز وی را دید و رنگ چهره عمر دگرگون شد. آن مرد گفت: «ای امیرالمؤمنین، گویا رفتار من تو را متأثر کرده است.» گفت: «آری.» گفت: «گواه باش که تو را بخشیدم.»^۲ به نظر ابن اخوه: «چون محتسب مردی را ببیند که با زنی در راه عمومی ایستاده است و به آن شک نبرد، نباید متعرض آنان گردد... اما اگر در راه خلوت و جای مشکوک ایستاده باشند، باید آنها را بازدارد، ولی در تأدیب شتاب نکنند... اما منع ایشان، باید برحسب قراین و امارات باشد.

ابوازهر حکایت کرده است که پسر عایشه مردی را دید که با زنی در سرراهی سخن می گوید، به او گفت: اگر محرم تو باشد ناشایست است و اگر نباشد ناشایست تر.^۳

ابن اخوه در جای دیگر می نویسد: «منجمان و نامه نگاران نباید بر دروازه و کوچه و دکان بنشینند، بلکه باید در شارع بنشینند، زیرا بیشتر کسانی که نزد آنان می آیند زنانند. در روزگار ما گروهی از جوانان و کسان دیگر بی آنکه نیازی داشته باشند در نزد منجمان و نامه نگاران می نشینند تا با زنانی که به قصد طالع بینی یا نامه نویسی در آنجا می باشند، گفتگو کنند و این امر، سبب تباهیهایی می شود که گفتنی نیست. از این روست که اگر بر شارع عام باشند بهتر است... نامه نگاران نیز نباید برای زنان نامه ای خطاب به مردان بیگانه بنویسند، بلکه نویسندگی آنان باید محدود به امور عادی باشد...»^۴

هر چه از آغاز نهضت اسلامی دور می شویم، موقعیت اجتماعی زنان بدتر و وضع عمومی

۱. ر.ک: حسن صدر، حقوق زن در اسلام، ص ۲۶۱ و ۲۷۳.

۲. آیین شهرداری، پیشین، ص ۲۹.

۳. همان، همان ص. ۴. همان، ص ۸۵-۱۸۴ (۱۵-خضار).

آنان اسف‌انگیزتر می‌شود. به حکایت منابع تاریخی، در دربار سلاطین و خلفا، غالباً عدهٔ کثیری کنیزان و غلامان ماهروی محبوبس و تحت نظر بودند تا مگر شبی شاه یا خلیفه با یکی از آنها در آسبزد، و اگر یکی از آن دختران ماهروی با سردی نرد عشق می‌بخت به شدیدترین وجهی کيفر می‌دید. جاحظ در کتاب قاج، زیر عنوان «احترام نسبت به حریم پادشاهی» می‌نویسد: «چه بسا از بزرگان که بر سر این بی‌حرمتی سر خود را به باد داده‌اند، و به زیر پای پیلان ستلاشی شده‌اند و با خاک یکسان گردیده‌اند، و چه بسیار از مردم جاهمند... و چه بسیار از دختران زیبا و چه بسا از جوانان و پاکیزه‌رویان که... ناگهان بر سر زنان و بندگان و غلامان حرم به هلاکت رسیده‌اند، و چه سرها که بر این سر، از تن جدا گشته و با خاک پوشیده شده است...»^۱

www.Bakhtiaris.com

غزالی باب هفتم نصیحة الملوك را اختصاص به خلق و خوی زنان داده و احادیث و اخبار و حکایات فراوانی در خوبیها و بدیهای آنان ذکر کرده است، از جمله می‌نویسد: «خجسته‌ترین و ببرکت‌ترین زن، آنست که زاینده بود و بر روی نیکوتر بود و بکابین سبک‌تر». غزالی با استناد به گفته‌های پیغمبر می‌نویسد که زن نه تنها باید از شوی خود فرمانبرداری کند بلکه باید به فعالیت‌های ثمربخش اقتصادی نیز دست یازد: «چون دوک برگرفت و بجنابید همچنان بود که تسبیح می‌کند، و تا دوک اندر دست او بود همچنان بود که نماز جماعت می‌کند، و چون دیگ پیخت از بهر فرزندگان گناهان ازو بریخت و پول (مقصود پل است) و رباط کردن زنان دوک‌رشتن است... و بانگ سه چیز تا بزیر عرش خدای تعالی برود یکی بانگ کمان کشیدن غازیان، دوم بانگ صریس‌ر قلم‌عالمان، سه دیگر دوک رشتن زنان سر پوشیده.»^۲

«مغیره (مقصود مغیره بن شعبه است که در تدبیر و سیاستمداری هم‌تراز معاویه بود) گوید من با زنان زندگانی بسه‌گونه گذاشتم بروزگار جوانی، بجماع و بروزگار کهلی بحدیث و مزاح و خوش‌خویی و بروزگار پیری بخواستہ فراخ داشتن.»^۳

به نظر غزالی زن باید با شوهر «در ظاهر و باطن یکی بود و باندک و بسیار قناعت کند... و آن زن بر مرد عزیز بود و در دل او دوست بود یکی بزرگ داشتن شوی بود و دیگر به فرمان برداری به وقت خلوت و مجامعت و به نگاه داشتن سود و زیان سه دیگر به آراسته داشتن خویش را و نهفته بودن اندر خانه و پروردن فرزندان، و نیکو داشتن کسان خویش، چهارم آنکه پیش شوی افراشته و خوش بر آید، پنجم آنکه وقت طعام نگاه دارد و هر چه شوهر را آرزو آید بسازد به تازه‌روی. ششم آنکه چیز محال نخواهد و لجاج نکند. هفتم آنکه بوقت خفتن خویشتن را بپوشاند، هشتم آنکه راز شوهر خویش نگاه دارد بحاضری و غایبی.»^۴

در ازدواجها، معمولاً تناسب و هم‌آهنگی سنی و اخلاقی بین زن و مرد رعایت نمی‌شد.

تناسب سنی

محمد غزنوی در داستان ۱۷۹، در وصف حالات شیخ احمد جام، می‌نویسد که وی در

من ۸۱ سالگی خواستار دختری ۱۴ ساله شد. «مادر این دختر راضی نمی شد که مرد پیر است، و شیخ الاسلام، ترک نمی کرد.» بالاخره شیخ موفق به کسب موافقت مادر دختر می شود و دختر را به نکاح خود در می آورد. سپس می نویسد: «آن شب ۶ بار، با وی دخول کرد، گفت اگر نه آن بودی که المی به جان وی رسیدی، او را به صدبار بردمی تا مادر تو نگوید که احمد پیر است. سر نه ماه از وی پسری آمد او را عبدالله نام کردند.»^۱

با این حال، مردم صاحب نظر، از دیرباز با ازدواجهای نامتناسب مخالف بودند. سعدی در ضمن یکی از حکایات شیرین گلستان: «پیر سردی را حکایت کنند که دختری خواسته بود و حجره به گل آراسته...» به این معنی توجه می کند و نشان می دهد که عدم رعایت تناسب سنی در ازدواج، موجب بروز اختلاف و سرانجام جدایی زن و شوهر خواهد گردید. و در پایان حکایت، به این نتیجه می رسد که «... زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری.»

زن کز بر سرد بسی رضا بر خیزد
پیری که ز جای خویش نتواند خاست
بس فتنه و جنگ از آن سرا بر خیزد
الا به عصا، کیش عصابر خیزد^۲

بطور کلی، از دیر باز، صاحب نظران نه تنها نزدیکی پیران را با دختران جوان ظالمانه و ناصواب دانسته اند، بلکه همخوانی زنان پیر را با مردان جوان نیز اسری غیر طبیعی، نامعقول و زیانبخش خوانده اند. سعدی از تناسب سنی در امر زناشویی حمایت کرده می گوید:

شنیده ام که در این روزها کهن پیری
بخواست دختر کی خوبروی، گوهر نام
چنانکه رسم عروسی بود، سهیا کرد
کمان کشید و نزد بر هدف، که نتوان دوخت
به دوستان گله آغاز کرد و حجت خواست
میان شوهر و زن جنگ و فتنه خاست چنان
پس از خلافت و شنعت، گناه دختر چیست
گاه زنان سالخورده نیز، به جوانان دلبسته اند، بطوری که واصفی در بدایع الوقایع می نویسد:

«و او را (مقصود مهد علیاست) به میرزا بیرم میل عظیم پیدا شده
عشق پیری در زنان بود و خود را آراسته کرده، به وی بارها عرض می کرد و او استبعاد
و استنکاف می نمود، و به این بیت ابوعلی عمل می کرد که
وایک ایاک العجوز و وطیها
فما هو الا مثل سم الاراقم

پنج نوبت از خراسان فرار نموده به نیشابور و استرآباد و بلخ و سیستان و قندهار رفت و مهد علیا کس فرستاده او را آورد و بروی تهمت نهاد که مبلغ سیصد هزار تنگه را تصرف نموده ای. روزی به خانه فقیر آمد و گفت: ای یار عزیز، تو حلال مشکلات اهل عالمی و

۱. شیخ احمد جام، به اهتمام دکتر حشمت الله سندی، ص ۲۰۲ (به اختصار).

۲. گلستان، باب ششم، (از: گلستان سعدی، چاپ کلکته، ص ۵۴).

راهنما و عقده‌کشای فرزندان بنی‌آدمی... این گنده پیر فرهاد گش، مرا عجب زبون ساخته... از محالات عقل است که من باوی آسپزم و برغبت خون خود را ریزم.

به بیرغبنتی شهوت انگیختن برغبت بود خون خود ریختن

..گفتم ای برادر، علاج این مرض این است که تمارض پیشه‌سازی و خود را به - بیماری اندازی... عشق مجازی او روی در تنزل خواهد نهاد... مهد علیا او را بدین حال دید و مهر از وی برچید، و ورق مهر و محبت وی در هم پیچید...»^۱

شاید عبید زاکانی با توجه به این خصلت پیرزنان بود که گفت: «پیره‌زنان را سر به کلوخ کوب بکوبید، تا درجهٔ غازیان یابید.»^۲ دیگر از اندرزهای عبید این که: «در پیروی از زنان جوان مهربانی نخواهید، در خانهٔ سردی که دو زن دارد، آسایش، خوشدلی و برکت مطبید... دختر فقیهان و شیخان و فاضیان و عوانان نخواهید... تا گوهرید به کار نیارد، و فرزندان گدا و سالوس و مزور و پدر و مادر آزار از ایشان در وجود نیاید...»^۳

سعدی در تلو این حکایت نمونه‌ای از ازدواجهای تحمیلی عصر خود را تصویر می - کند: «از صحبت یاران دسشم بلالتی پدید آمده بود، سر در بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم؛ تا وقتی که اسیر فرنگ شدم. در خندق طرابلس با جهودانم به کارگل بداشتند. یکی از رؤسای حلب که سابقه‌ای میان ما بود، گذر کرد و بشناخت و گفت: ای فلان، این چه حالت است؟ گفتم: چگویم...»

www.Bakhtiaries.com

پای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان در بوستان
بر حالت من رحمت آورد و بدهد دینار از قیدم خلاص کرد، و با خود به حلب برد، و دختری که داشت به نکاح من آورد به کابین صد دینار. مدتی بر آمد، بدخوی و ستیزه‌روی و نافرمان بود؛ زبان درازی کردن گرفت و عیش مرا منغص داشتن.

زن بد، در سرای سرد نکو هم در این عالم است دوزخ او
زینهار از قرین بد زینهار وقتا رینا عذاب النار
باری زبان تعنت دراز کرد، همی گفت: تو نیستی که پدر من تو را از فرنگ باز خرید؟ گفتم بلی، من آنم که بدهد دینار از قید فرنگم باز خرید، و به صد دینار به دست تو گرفتار کرد.
شنیدم گوسپندی را بزرگی رهانید از دهان و چنگک گرگی
شبانکه کارد بر حلقش بمالید روان گوسفند از وی بنالید
که از چنگال گرگم در بودی چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی*

همچنین در کتاب (احق‌الصدور راوندی که در ۵۹۹ هجری تألیف شده، حکایتی است که از تأثیر اخلاق و رفتار زنان در وضع جسمی و روحی مردان، گفتگومی کند، و نشان می‌دهد که از دیرباز، مردان عاقل هماهنگی و صفا و صمیمیت زن و شوهر را شرط سلامت و سعادت و

۱. بدایع‌الوقایع، پیشین، ۱۲۳، ص ۱۰۵۲ به بعد (به اختصار).

۲ و ۳. کلیات عبید زاکانی، پیشین، ص ۴۴ به بعد.

۴. خدایا ما را از ملامت آتش حفظ کن. ۵. گلستان، باب دوم.

نیکبختی می‌شمردند. موضوع حکایت این است که در کرمان گنجی اسرارآمیز یافتند، برای کشف حقیقت به پیرمردی رجوع کردند، پیرمرد گفت: من ندانم از پدرم باید پرسید، گفتند: تو را پدر هست؟ گفت: به فلان محلت... فلان نام پدر من است. چون او را بیافتند، گفتند: تو در فلان محلت پسر داری، و حال «گنج» از وی پرسیدند. گفت: من ندانم، ممکن است که پدرم داند. گفتند تو پدر داری؟ گفت: در فلان محلت پدری دارم، سردی جوان. هر سه را پیش پادشاه حاضر کردند. ملک فرسود که این حالت... عجیبتر است... جوان گفت: پادشاه را زندگی دراز باد، این حال از زنان افتاده است؛ سرا زنی نیک است، نگذارد که رنجشی به خاطر من رسد و اگر در روزی هزار کارش فرمایم، روی ترش نکند؛ لاجرم چنین تازه مانده‌ام. و پسر من زنی دارد که به بعضی احوال با وی سازد و به بعضی حال نسازد و لاجرم نیمه‌پیر شده است، و پسر پسر من زنی سلیطه دارد، که به هیچ حال نسازد و فرمان نبرد؛ از این سبب عاجز و پیر شده است...»^۱

تقلیل در مهریه زنان پس از حمله مغول و استقرار حکومت ایلخانان، در دوره پادشاهی غازان، برای پایان دادن به اختلافات زناشویی و تسهیل در امر

طلاق، غازان تصمیم می‌گیرد مهریه و کاوین زنان را تا میزان زیادی تقلیل دهد.

غازان می‌گفت: اگر میزان مهر سنگین باشد، مرد از بیم پرداخت مهر جرأت نمی‌کند زن ناسازگار خود را طلاق گوید و در نتیجه ناچار می‌شود عمری به اکراه و بیمیلی با زن خود سرکند. به همین مناسبت، او میزان کاوین را به نوزده دینار و نیم تقلیل داد تا هیچ چیز مانع طلاق و جدایی زن و شوهر ناسازگار نگردد. به عقیده غازان، زن و شوهری که یکدیگر را دوست دارند، به صد حیل و اجبار جدا کردن آنان ممکن نیست، ولی «اگر کسی در دوستی و موافقت زنی متردد باشد، بی‌گفت‌وگویی و اندیشه و مانع از او جدا تواند شد؛ و نیز مردم را فرزندان باشند و مؤونت ایشان بر پدران بود. چون مال پدر به کاوین زن سسته‌لک گردد، وجه پرورش فرزندان و مایحتاج فلان کار ایشان از کجا باشد؟»

از حدود آزادی و موقعیت اجتماعی زنان در ایران بعد از اسلام، اطلاعات دقیقی در دست نیست؛ ظاهراً همانطور که امروز موقعیت اقتصادی و اجتماعی زنان در سراسر ایران یکسان نیست و وضع اقتصادی و اجتماعی زنان مناطق شمالی با وضع عمومی زنان در مناطق مرکزی و جنوبی فرق فراوان دارد، در قرون گذشته نیز بموجب مدارکی که در دست است، چنین اختلافاتی بر حسب موقعیت محل و عرف و عادت و سنن محلی، بین زنان ایرانی وجود داشته است.

مثلاً ناصر خسرو علوی، که در سال ۴۴۴ طبرس را دیده است، ضمن توصیف امنیت و آسایشی که در آن منطقه حکومت داشته، در مورد زنان می‌گوید: «هیچ زن را زهره نباشد که با مرد بیگانه سخن گوید، و اگر گفتمی هر دو را بکشتمندی.» همو در جای دیگر از سفرنامه خود می‌نویسد که پس از گذشتن از خوی به «... یوان و وسطان (واقع در ترکیه کنونی) رسیدیم و

در آنجا گوشت خوک مانند گوشت گوسفند می فروختند و زنان و مردان ایشان بر دکانها نشسته شراب می خوردند بی تحاشی. « زنان روستائی مناطق شمالی (گیلان و مازندران) از صدر اسلام تا کنون همواره بی حجاب و از آزادی بیشتری برخوردار بودند.

ابودلف در سفرنامه خود، ضمن گفتگو از چشمه های گوگرد زرد، می نویسد: مردم دورق بلندنظر هستند، و این صفت در سایر مردم اهوآ دیده نمی شود. «بیشتر زنان آنجا دستی را که به سویشان دراز می شود، رد نمی کنند و مردان آن منطقه کم غیرتند.»

وی در جای دیگر ضمن گفتگو از نیشابور و زنان این ناحیه می نویسد: «زنان نیشابور زیباروی، از مردی که به آنها اظهار میل می کند، رو بر نمی گردانند...»

محمد غزنوی ضمن داستان خانه نشینی زن شیخ احمد جام، چنین می نویسد: که چون زنش بدون اجازه به دیدن کسان خود رفت، شیخ در مقام اعتراض به وی چنین گفت:

«تو هم چنین خواهی کرد که این زنان دیگر می کنند؛ گاه به در می روند و گاه به خانه های دوستان و خویشان. تو ندانی که بی دستودی شوهر، نشاید از خانه خود بیرون رفتن؟ این مستوره گفت: خطا کردم، بعد از این دیگر نروم. گفت: اگر خطا کردی یا صواب، بعد از این اگر بیرون روی و یا پای از خانه بیرون نهی آنکه سخن مانه راست باشد. از این پس، زن مغلوج می شود و فقط در ساعاتی که شیخ در خانه است از برکت وجود او حرکت می کند.

درجه خودخواهی این صوفی را ببینید! www.Bakhtiarries.com

در کتاب صد شخصیت نامدار در عالم اسلام، در مورد عایشه،
زنان نامدار
 چنین می خوانیم: «۸ سال قبل از هجرت متولد شد (۶۱۴ بعد از میلاد)

زنی بسیار زیرک بود. مدت ۱۰ سال با پیغمبر به سر برد. با وجود جوانی، از برکت هوش سرشار یک محدث معتبر در عالم اسلام به شمار می رود. حافظه ای بس قوی داشت. سؤالهایی که زنها از پیغمبر می کردند و او شنیده بود همه را به خاطر داشت. هیئتهایی که از مناطق مختلف آمده بودند و خطبه هایی را که حضرت خوانده بود فراموش نکرده بود.

سؤالهای بسیار دقیق و ظریفی در باره دین جدید از پیغمبر کرده است؛ به همین جهت، عده ای او را بزرگترین طلبه و محدث زن در عالم اسلام می دانند. در دوره ابوبکر و عمر، موقعیت اجتماعی خود را حفظ کرد. همیشه نظریات او مورد استفاده شخصیتهای اسلامی قرار می گرفت، ولی بعد از قتل عثمان، ساکت نشست و با مخالفان علی همدستان شد... در دوره معاویه، پس از ۶۷ سال زندگی، درگذشت. معاویه از عایشه سخت می ترسید، زیرا او شدیداً با اقدامات او مخالف بود. زنی باسواد، سخی، متواضع، ساده دل و با هوش بود. زندگی ساده ای داشت؛ در اتاق کوچکی زندگی می کرد، غالباً در زمان حیات پیغمبر، از غذای کامل بی نصیب بود. در شب سرگ پیغمبر نه چراغی داشت که روشن کند و نه غذایی داشت که بخورد. در دوره عمر که همراهان پیغمبر و زنها ی او پولهای زیادی می گرفتند عایشه هر چه می گرفت بین بینوایان تقسیم می کرد. یک روز در ماه رمضان، عبدالله زیر به او یک کیسه درهم داد،

ولی او قبل از آنکه روزه را بشکند بین مردم تقسیم کرد. ناطق بزرگی بود. در مسائل فقهی صاحبنظر بود. بعد از علی، عبدالله بن عباس، و عبدالله بن عمر، عایشه یکی از بزرگترین شخصیت‌های علمی و عقلی عالم اسلام است.

خدیدجه، نخستین زن پیغمبر نیز از زنان نامدار اسلام است. در چهل سالگی با محمد ۲۵ ساله ازدواج کرد. در آن روزگار، زنهای عرب بسیار آزاد بودند، و خدیجه راجع به این ازدواج مستقیماً با محمد (ص) گفتگو کرد. در روز عقد، ابوطالب و دیگر شخصیتها جمع بودند و ابوطالب خطبه عقد را خواند ۲۵ سال بعد از ازدواج زنده بود و در این مدت، حضرت، زن دیگری اختیار نکرد. برای محمد (ص) ۶ فرزند آورد که دو تا پسر بودند و در کودکی مردند، و دختران او فاطمه، زینب، رقیه، و ام کلثوم بودند. زینب با پسر عموی خود ازدواج کرد، رقیه و ام کلثوم با عثمان عروسی کردند (یکی بعد از دیگری) و فاطمه با علی ازدواج کرد. پیغمبر به خدیجه علاقه فراوان داشت؛ می‌گفت: او قبل از همه به من ایمان آورد، موقعیت اجتماعی او در تبلیغ و اشاعه این مذهب بسیار مؤثر بود.

فاطمه، دختر پیغمبر، زنی زیبا بود، ۸ سال قبل از هجرت متولد شد. ابوبکر و عمر داوطلب ازدواج با او بودند ولی پیغمبر سکوت کرد، و بالاخره با ازدواج او با علی موافقت کرد. و علی با فروش زرهی که در جنگ بدر به دست آورده بود مقدمات عروسی را فراهم کرد. هنگام عروسی، فاطمه کمتر از ۱۸ سال داشت. علی کار و تلاش زیادی می‌کرد تا قوتی به دست آورد. زلش نیز در خانه کار می‌کرد؛ گندم آرد می‌کرد و آب از چاه می‌کشید. با وجود فقر شدید، هرگز گدایی را از خانه دور نمی‌کرد. گاه تمام غذای خود را به گدایان می‌داد و خود گرسنه می‌ماند... روزی سلمان برای کمک به تقییری به فاطمه رجوع کرد، او گفت: سه روز است که غذا نخورده‌ام، ولی پارچه‌ای داشت داد، و سلمان آن پارچه را فروخت غله خرید و به فاطمه داد و او آرد کرد و نان پخت. سلمان از او خواهش کرد که چند قرص نان برای پسرهای خود نگه دارد، او گفت: این سال من نیست، زیرا من پارچه را برای خدا دادم. پنج اولاد داشت: سه پسر به نام حسن، حسین و محسن، و دو دختر به نام زینب و ام کلثوم. محسن زود سرد. فاطمه در دوران کوتاه زندگی، رنج فراوان کشید. در جنگها از زخمهای پدر خود و علی مراقبت می‌کرد. در ۲۸ سالگی بعثت کمخوراکی و گرسنگی درگذشت. پیغمبر در حق او می‌گفت: «فاطمه ملکه زن‌هاست در بهشت».

دیگر از زنهای نامدار عالم اسلام، ربیعۀ بصری قابل ذکر است. ربیعۀ در سال ۷۱۳ میلادی (۹۵ ه. ق.) متولد شد. زنی زاهد و عابد بود، تن به ازدواج نداد. حاکم بصره به او پیشنهاد عروسی کرد، ولی او نپذیرفت. شاگردان زیادی داشت؛ از جمله بابک بن دینار، شیخ بلخی و حسن بصری از شاگردان او بودند و نزد او تلمذ می‌کردند. روزی سفیان ثوری نزد او از خدا برای سعادت و بهروزی خود کمک طلبید، ربیعۀ گریست و گفت: تو باید دنیا را طلاق بدهی... وقتی به او چهل دینار دادند، نگرفت و گفت: خدایا، حتی از تو هرگز برای سعادت سادی خود طلبی نکردم، چگونه از این مرد این مبلغ را بگیرم؟ او به شاگردان خود می‌گفت: همیشه کارهای خوب خود را کتمان کنید و به این و آن نگویید. چون بیماری را

لاشی از اراده خدا می دانست همیشه امراض و ناراحتیها را تحمل می کرد. روزی سرش به درختی خورد و خون آمد، یکی گفت: مگر احساس درد نمی کنی؟ گفت: نه؛ چنان غرق خدا هستم که هیچ چیز درك نمی كنم، خدا سرا به اسوری مشغول کرده که به این چیزها توجه نمی کنم. علاقه به خدا را بدون هیچ پاداشی تبلیغ می کرد، و می گفت: من به خدا برای پاداش خدمت نمی كنم؛ نه ترسی از جهنم دارم و نه عشقی به بهشت. اگر برای سعادت آخرت خدمت كنم، بنده بدی هستم؛ من فقط برای عشق خدا خدمت می كنم. گفتند که آیا از شیطان تنفر داری؟ گفت: عشق خدا محلی برای تنفر از شیطان باقی نگذاشته است.

اشعار صوفیانه عالی گفته است: «خدایا اگر من تو را بخاطر ترس از جهنم عبادت می كنم من را در جهنم سوزان جای ده، و اگر به امید بهشت عبادت تو را می كنم سرا به بهشتیان ملحق مکن. ولی اگر بخاطر خودت، تو را عبادت می كنم سرا از زیباییهای جاودانی خود بی نصیب مگردان.»^۱

www.Bakhtiarries.com

يك زن دانشمند
در تاریخ مبارزات و احتجاجاتی که بین شیعه و سنی رخ داده است گفتگوها و محاوراتی که بین کنیزکی حسنیه نام با ابراهیم بصری در محضر هارون الرشید روی داده است، قابل توجه و شایان نقل است: «شیخ ابوالفتح رازی می گوید که در ایام خلافت هارون، یکی از تجار بغداد اموالش را از دست داد و به وضعی نکبت بار مبتلا شد. او کنیزکی داشت حسنیه نام؛ همین که وضع اسفبار خود را با وی در میان نهاد، کنیزك گفت، ای خواجه صلاح در آن است که سرا به نزد هارون بری و برای فروش عرضه کنی، و اگر قیمت پرسد صد هزار دینار زر در بهاطلبی، و اگر از علت گرانی پرسد، بگو همه علمای ملت را جمع کند تا با من در علوم دینیه مباحثه کنند تا من بر همه فائق آیم. تاجر گفت، حاشا من این کار نکنم، چه می شود که آن ظالم چون از حسن صورت و اوصاف تو مستحضر شود، فوراً تو را از من بگیرد و بی تو زندگی برای من دشوار است؛ زیرا فقط تسلی خاطر من تویی. حسنیه گفت: مترس که به برکت اهل بیت... تا سرا حیات هست کسی سرا از تو جدا نتواند کرد. پس از تأمل بسیار، خواجه نزد یحیی برسکی، وزیر هارون الرشید، رفت و موضوع را با وی در میان گذاشت. یحیی گفت: برو کنیز را بیار، تاجر اطاعت کرد. یحیی چون حسن طلعت و فصاحت حسنیه را بدید متحیر ماند، بیدرنگ نزد هارون رفت و قضیه حسنیه را بیان کرد. هارون گفت، حسنیه را حاضر کردند. چون حسنیه در آمد، برقع بر روی کشیده و شعری چند در مدح وی بخواند. هارون را بسیار خوش آمد، گفت تا برقع از روی او برداشتند. چون رویش را زیبا و دلنشین یافت خواجه وی را فرا خواند و بهای کنیزك را پرسید. خواجه گفت: خواجه گفت: صد هزار دینار طلا. هارون بر آشفت و سبب آن پرسید. خواجه گفت: بدان جهت که اگر جمیع علمای مملکت توجع شوند، در علوم دینیه او را ملزم و محکوم نتوانند کرد. هارون به خواجه گفت: اگر ملزم و محکوم گردد، بگویم گردن تو بزنند و کنیزك سرا باشد.

۱. جمیل احمد پاکستانی، حد شخصیت نامداد در عالم اسلام، ترجمه دکتر محمد حسین تمدن، چاپ لاهور ۱۹۹۲، (به اختصار).

خواجہ گفت، اگر محکوم نشود، چکنی؟ هارون گفت صد هزار دینار تو را دهم و کنیزک نیز تو را باشد. همین که موافقت روی داد، هارون کنیزک را نزد خود خواند و از مذہب وی پرسید. گفت، بر طریقہ دین پیغمبر و آل او هستم. هارون پرسید کہ بعد از پیغمبر کہ خلیفہ او بود، حسنیہ گفت، بفرمای تا علما را حاضر کنند تا آنچه تو انم بگویم. اگر کسی را در مذہب من سخنی باشد، بہ حقیقت و راستی جواب گویم. هارون دریافت کہ با او ہمکیش نیست و یحیی را گفت کہ این کنیزک را بکشند.

وزیر گفت، ای امیرالمؤمنین. این کنیزک دعوی بزرگی کرد. اگر از علما مغلوب شود باید وی را بہ قتل رسانید و اگر علما را مغلوب سازد رعایت وی بر خلیفہ زمان لازم باشد، هارون با این نظر موافقت کرد و فرمان داد تا علمای مملکت را جمع کردند. در این مجلس کہ چہارصد نفر از علمای بزرگ از جملہ شافعی و ابراہیم نظام بصری شرکت داشتند، چون مجلس منعقد شد، ابراہیم بر کرسی زرین جای گرفت. هارون فرمان داد تا حسنیہ را حاضر کردند. وی پس از ثنای هارون، در برابر ابراہیم قرار گرفت. هارون بہ حسنیہ گفت، شروع کنید. حسنیہ خطاب بہ ابراہیم گفت، تویی کہ صد جلد از مصنفات تو در میان مردم مشہور است و خود را وارث علم رسول بی دانی؟ ابراہیم بر آشت و گفت، سخریہ می کنی، سرا با کنیزکی مباحثہ کردن چہ مناسبت است یحیی گفت، انظر الی مقال و لاتنظر الی من قال؛ یعنی، بین چہ می گوید و بہ گویندہ نگاہ مکن. حسنیہ گفت، پرس. ابراہیم شروع بہ پرسیدن کرد و در مقابل جوابهای کافی شنید، بطوری کہ هارون و ارکان دولت از حسن تقریر او حیران ماندند.

حسنیہ گفت، ای ابراہیم، مناظرہ بہ طول انجامید، می ترسم خلیفہ را سلالی روی دہد. اگر رخصت باشد من نیز سؤال کنم.

ابراہیم گفت، سہ سألہ دیگر پرسم، اگر جواب گویی سکوت کنم. حسنیہ گفت، پرس، ابراہیم سؤال کرد کہ بعد از پیغمبر خلیفہ کہ بودہ؟ حسنیہ گفت، آنکہ سابق الاسلام بود. ابراہیم گفت، کہ سابق الاسلام بود؟ حسنیہ گفت، آنکہ داماد و پسر عم و برادرش بود. هارون از این سخن متغیر شد. ابراہیم چون هارون را متغیر یافت، دلیر شد و گفت بہ چہ دلیل می گویی کہ علی سابق الاسلام بود، من می گویم کہ ابوبکر، وقتی کہ ایمان آورد چہل سال داشت و علی در آن وقت کودک بود و ایمان و طاعت و کفر و معصیت او را اعتباری نیست. حسنیہ گفت، اگر من بہ تو ثابت کنم کہ ایمان و طاعت و کفر و معصیت کودک را اعتبار هست و کودک چنانکہ تو می گویی در معرض ثواب و عقاب الہی است، اقرار می کنی کہ ایمان علی را در دوران کودک کی ارزش و اعتبار هست. ابراہیم گفت، اگر بہ دلیل واضح این مطلب را ثابت کنی، اقرار کنم. حسنیہ گفت، چہ می گویی در باب پسری کہ خضر بہ قتل رسانید، چنانکہ نص قرآن در قضیہ خضر و موسی بہ آن شاہد است. ابراہیم بگو، بینم کہ کشتن آن طفل بہ استحقاق بود یا خضر ظالم بود، در حالی کہ در قرآن از خضر بہ نیکی یاد شدہ است.

ابراہیم بدون آنکہ جوابی گوید، گفت از این مسئلہ در گذشتیم. پس گفت، چہ می گویی از حق عباس و علی کہ بر سر سیراث پیغمبر منازعت کردند و ہر یک می گفت کہ حق

من است و داوری نزد ابوبکر بردند. و چون دو نفر نزد حاکمی روند، بیشک فقط یک نفر سخن به حق می‌گوید. مقصود ابراهیم از طرح این سؤال آن بود که اگر حسنیه گوید عباس بر باطل بود، باعث رنجش خلیفه شده جانش در معرض خطر می‌افتد و اگر بگوید علی بر باطل بود، ابطال مذهب خود کرده است. حسنیه گفت، ای ابراهیم، باید جواب این سؤال بردند تا خطای او را در حق زنی به او بنمایند. پس ای ابراهیم، بگو کدام یک از این دو ملائکه برحق و کدام بر باطل بود؟ ابراهیم گفت، هر دو بر حق بودند و بجهت اصلاح و تأدیب داود بود که دعوی به نزد او بردند. حسنیه گفت، الله اکبر! همینطور مرتضی علی و عباس هر دو برحق بودند و بجهت تنبیه و تأدیب ابوبکر نزد وی رفتند. عباس گفت، میراث مراست و عم پیغمبرم، علی گفت، حق من است که ابن عم و برادر و وصی و داماد پیغمبرم و دخترش در خانه من است و حسن و حسین فرزندان منند. www.Bakhtiaris.com

ابوبکر چون سخن ایشان شنید، گفت، والله از پیغمبر شنیدم که گفت علی وصی و وارث و قاضی دین من است. چون عباس این سخن از ابوبکر شنید، در غضب شد و گفت، اگر چنانکه خود گویی این سخن را از پیغمبر شنیدی، چرا به خلافت نشست؟ ابوبکر گفت، شما به جنگ من آمده‌اید و عرض شما محاکمه نیست و از مجلس برخاست. ابراهیم چون اینها را شنید، گفت از این مسأله نیز در گذشتیم. بگو عباس فاضلتر بود یا علی. حسنیه گفت، بگو که حمزه فاضلتر بود یا محمد. چرا در میان علی و عباس افتاده‌ای؟ اگر عباس فاضلتر بود، فخر علی است، و اگر علی فاضلتر بود فخر عباس است که چون او برادرزاده‌ای دارد. این جوابهای حسنیه هارون و سایر مجلسیان را متحیر ساخت. حسنیه در پایان گفت اگر اجازه باشد من ترا یک سؤال کنم. ای ابراهیم بگو چون پیغمبر از دنیا رفت، خلیفه تعیین کرد یا نه؟ ابراهیم گفت، نکرد. حسنیه گفت، در این عمل پیغمبر بر خطا بود یا صواب و کسانی که تعیین کردند بر صواب بودند یا بر خطا، نسبت خطا بر کدام می‌دهی، بر پیغمبر یا خلفا؟ ابراهیم جواب نداد، زیرا اگر نسبت خطا بر پیغمبر می‌داد، بر آورنده دین ایراد می‌گرفت، و اگر خلفا را خطا کار می‌دانست بطلان مذهب خود را ثابت کرده بود و از هارون نیز بیم داشت و به این ترتیب محکوم منطبق کنیزک گردید. خلیفه به عهد خود عمل کرد و کنیزک را به ترک بغداد توصیه نمود تا از صدمه مخالفین در امان بماند.^۱

دیگر از زنان فقیه فاطمة الفقیه دختر علاءالدین محمد بن احمد سمرقندی فقیه قرن ششم هجری است. برای نشان دادن پایه اطلاعات این زن کافی است یادآور شویم که شوهر وی علاءالدین ابوبکر کاشانی هر وقت از حل مسائل فقهی عاجز می‌ماند، از رأی صائب همسر با استعداد خود استمداد می‌جست.

یکی دیگر از زنان دانشمند «آمنه بیگم» دختر محمد تقی و همسر ملا محمد صالح - مازندرانی است. این زن که در اوایل قرن یازدهم هجری می‌زیسته، در حل معضلات به شوهر

۱. از کتاب شیخ ابوالفتح (آزی)، به نقل از تاریخ ایران (سرجان ملک) پیشین، ص ۲۳-۱۳۰ (به اختصار).